

مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک

دکتر حسین سلیمی *

منار ابراهیمی **

چکیده

واقع‌گرایی نئوکلاسیک در چارچوب پارادایم واقع‌گرایانه با انگیزه غلبه بر کاستی‌های نظریات واقع‌گرایانه دیگر در تبیین چرایی تفاوت در رفتار واحدها به‌رغم یکسان بودن شرایط محیطی ارائه شد. رئالیست‌های نئوکلاسیک معتقدند که با مطالعه موردی و مشاهده عینی و تحلیل نظری، قادر خواهند بود تا تئوری‌های واقع‌گرایانه را براساس اصول پایه‌ای واقع‌گرایی به محک تجربه گذارند؛ اصولی که عملاً ممکن است در نظریه‌پردازی‌های واقع‌گرایانه از آن‌ها چشم‌پوشی شده باشد. سؤال اصلی این نظریه آن است که چرا تئوری‌های دیگر روابط بین‌الملل در تفسیر روابط علی ناتوان هستند و چگونه می‌توان بر این نقص فائق آمد. بدین منظور واقع‌گرایی نئوکلاسیک فرض می‌کند که نظریه

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.

** دانشجوی دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.

(نویسنده مسئول: menar.ibrahimi@gmail.com).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۲۹
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هفدهم، صص ۴۲ - ۱۳.

کامل تبیین‌کننده روابط علی در سیستم بین‌الملل باید سیستم را به عنوان نقطه عزیمت خود در نظر بگیرد اما در عین حال، به مختصات داخلی واحدها بپردازد و نتایج رفتاری واحدها را با عبور از ساختارهای داخلی شناسایی کند. براین اساس، پرسش مقاله آن است که: مبانی نظری و فرانظری نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک چه تأثیری بر فهم روابط بین‌الملل گذارده است؟ با اتکا به مباحث مطرح شده توسط متفکران اصلی این جریان نظری می‌توان گفت که مبانی عقل‌گرایانه واقع‌گرایی نوکلاسیک با ترکیب نگاه نظام‌مند و نگرش مبتنی بر اصالت کنش‌گران و کارگزاران توانسته است موجب تکامل فهم واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل شود. هرچند غلبه نگاه مادی‌گرایانه و فقدان نگاه عمیق به ابعاد معنایی زیست بین‌المللی سبب گشته است که این نظریه از شرح کل‌گرایانه برخی از رفتارهای بین‌المللی بازماند.

واژه‌های کلیدی: واقع‌گرایی نوکلاسیک، سیاست خارجی، ساختارهای نهادی، ادراک نخبگان، بسیج نیروها، استخراج منابع، ایدئولوژی.

مقدمه

عنوان «واقع‌گرایی نوکلاسیک» اولین بار در مقاله‌ای از سوی «گیدئون رز» با تکیه بر آرای متفکران پیشین واقع‌گرایانه معرفی شد که به‌خصوص نقد خود را متوجه نگاه نظام‌مند و متکی بر توازن قوای والتز می‌کردند. این تئوری به مرور در نوشته‌های جفری دبلیو تالیافرو، ویلیام س. وولفورث، رندال ل. شولر و دیگران پرورش یافت.

پیش فرض مهم تئوری آن است که «در یک جهان پیچیده، هیچ تئوری معناداری نمی‌تواند در همه زمان‌ها صادق، و هیچ سیاستی نمی‌تواند برای تمام وضعیت‌ها درست باشد... مهم‌ترین وظیفه متخصصان آن است که تعیین کنند در کدام شرایط کدام تئوری‌های متفاوت کاشف روابط علی مهم هستند، تا بنیانی برای توصیه سیاست‌هایی فراهم کنند که به احتمال زیاد کارآمد خواهند بود.» (Wohlforth, 1996, 195). واقع‌گرایی نوکلاسیک براساس همین باور تلاش می‌کند تا متغیرهای مفید در تئوری‌های دیگر را برای تبیین وقایع مورد استفاده قرار دهد یا اهمیت آن‌ها را براساس وقایع عینی رد کند. اما هم‌چنان خود را به پارادایم واقع‌گرایانه پای‌بند می‌داند و به‌رغم نقدهای مطرح‌علیه قدرت تبیینی واقع‌گرایی به‌خصوص به دنبال ناتوانی نواقعی‌گرایی در پیش‌بینی پایان جنگ سرد، واقع‌گرایی را هم‌چنان استوار می‌داند (Wohlforth, 1994-1995).

واقع‌گرایی نوکلاسیک بر دو مفروض کلی استوار است: اول اینکه واقع‌گرایی پارادایمی شامل تئوری‌های وابسته بسیار است (Wohlforth, 2011:445). پس ورود یک تئوری جدید به مجموعه تئوری‌های واقع‌گرایانه منعی ندارد و لزوماً نافی تئوری‌های پیشین نیست؛ و دوم اینکه واقع‌گرایی دارای یک «هسته سخت» و یک «کمر بند حمایتی» (Shweller, 1997: 927) است و به همین دلیل واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان یک تئوری نوین می‌تواند از طریق تقویت کمر بند حمایتی حائل، سبب غنای بیشتر پارادایم واقع‌گرایانه

شود که گفته می‌شود نوواقع‌گرایی از آن صرف‌نظر کرده بود (Shweller, 2000, 174)..

هدف اصلی واقع‌گرایی نوکلاسیک تبیین ابعادی از روابط بین‌الملل در چارچوب اصول هسته‌ای واقع‌گرایی است که از نگاه تئوری‌های واقع‌گرایانه و غیرواقع‌گرایانه دیگر پنهان مانده‌اند یا از پرداختن به آن‌ها اجتناب شده است. در این جا، اولاً «تبیین» بدان معناست که واقع‌گرایی نوکلاسیک «چرایی» و نه فقط «چگونگی» را بررسی می‌کند. ثانیاً «تبیین ابعاد روابط بین‌الملل» یعنی آن‌که واقع‌گرایی نوکلاسیک، تئوری و اندیشه‌ای در ارتباط با واقعیت است، نه آن‌که محصور در ایده‌های صرف باشد. این تئوری حتی هنجارها و ایده‌ها را در راستای تبیین واقعیت‌ها وارد می‌کند. به همین دلیل، به لحاظ ماهیت، یک تئوری حفظ وضع موجود است. به علاوه، در زمانی که براساس تبیین، توصیه‌هایی را برای چگونگی رفتار ایالات متحده امریکا ارائه می‌کند، تجویزی هم هست.

به تعبیر برخی صاحب‌نظران، واقع‌گرایی نوکلاسیک بیشتر، یک تئوری واقع‌گرایانه سیاست خارجی است. درحالی‌که تئوری سیاست بین‌الملل به دنبال تبیین پدیده‌های بین‌المللی است، تئوری سیاست خارجی به دنبال تبیین چرایی رفتارهاست. برای دستیابی به چنین هدفی، نوواقع‌گرایی به دلیل صرفه‌جویی در تبیین علل، زیاده از حد «تحیف» (Kitchen, 2010: 118) و واقع‌گرایی نیز به مانند تئوری لیبرالیستی، صلح دموکراتیک (Lobell, 2009: 2) و سایر تئوری‌های سیاست داخلی بیش از اندازه خاص است و به همین علت، تبیین رفتارهای بین‌المللی و ترسیم چشم‌اندازی از آینده نیازمند یک نظریه تکامل‌یافته‌تر است که بتواند عوامل سیستم و سطح داخل هر دو را شامل شود.

اگرچه، فرض مرکزی واقع‌گرایانه آن است که پیامدهای بین‌المللی با توزیع نسبی منابع مادی در سطح سیستم هماهنگی خواهد داشت؛ اما همان‌طور که «آرون فریدبرگ» می‌گوید: «ملاحظات ساختاری نقطه آغاز مناسب تحلیل سیاست بین‌الملل را معرفی می‌کند و نه مکان پایان آن را. حتی اگر فرد تصدیق کند که آن ساختارها وجود دارند و مهمند، همچنان این پرسش باقی می‌ماند که دولتمردان چگونه فرمان را از داخل به دست می‌گیرند تا امکان و چگونگی تعیین قدرت ملی نسبی خود را در هر نقطه از تاریخ معین کنند.» (Taliaferro, 2000a, 181).

بدین منظور، واقع‌گرایی نوکلاسیک نگاه کلیت‌نگر نظریه‌های نظام‌مند را می‌شکند و در جست و جوی مکانیسم‌های داخلی واحدها و چرایی بروز برخی رفتارها و وقایع است

و به همین دلیل موردی تر است. در این تبیین، اولاً تفاوت میان واحدها و ثانیاً تفاوت در تصمیم‌گیری یک واحد منفرد در دوره‌های مختلف زمانی و مکانی، صاحب اهمیت است. واقع‌گرایی نوکلاسیک در عین حال، تلاشی برای سیستماتیک کردن دیدگاه‌های گسترده و متنوع واقع‌گرایانه است. در عین آن‌که، به پیچیدگی جهان روابط بین‌الملل اذعان می‌کند و وقایع را بازتابی از عوامل متنوع می‌داند (Kitchen, 2010, 118). این تنوع را وارد یک پژوهش تئوریک می‌کند و براساس آن، اصلاحاتی را برای سایر تئوری‌های واقع‌گرایانه لازم تشخیص می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان چند هدف کلی را پیش روی واقع‌گرایی نوکلاسیک دید: ۱). رسیدن به تبیین‌های بهتر و پیش‌بینی‌های قطعی‌تر، ۲). پالایش و آشکار کردن مفاهیم تئوریک برنامه پژوهشی؛ ۳). گسترش برنامه پژوهشی برای پوشش قلمروهای موضوعی جدید (Shweller, 1997, 927). به همین دلیل، واقع‌گرایی نوکلاسیک پای‌بندی به «یک فرمول محدود و سخت‌گیرانه از واقع‌گرایی» را نمی‌پذیرد. زیرا چنین پای‌بندی به واقع‌گرایی اجازه نمی‌دهد تا «نقش بحق خود را در مطالعه سیاست بین‌الملل فرض بگیرد.» (Taliaferro, 2000a, 178).

واقع‌گرایی نوکلاسیک را به‌خصوص می‌توان به دلیل منطق منسجم خود تحسین کرد که ایده‌ها و سیاست داخلی را به روشی درهم می‌آمیزد که انتظار می‌رود در واقع‌گرایی ساختاری بکار برده شود. این رشد طبیعی نواقع‌گرایی است، که به دو طریق به آن خدمت می‌کند: اول، ایده‌ها و متغیرهای داخلی سیاسی از عوامل مهم توانایی یک دولت برای کاربرد قدرت بالقوه مادی به شمار می‌آیند. به عبارت ساده‌تر، رئالیست‌های نوکلاسیک فهم کم‌عمق والتز از قدرت را از طریق ارجاع به ناسیونالیسم یا روابط دولت-جامعه ژرفا می‌بخشند. دوم، درباره مسائلی به غیر از قدرت، نه آن‌که ایده‌ها و سیاست داخلی نقشی در واقع‌گرایی ساختاری برعهده نداشته باشند، بلکه فقط چون سیستم در برابر تأثیرات آن‌ها مخالفت می‌ورزد، تأثیرات آن‌ها به‌طور کلی به تأثیرات منفی بر سیاست خارجی محدود می‌شود. واقع‌گرایی نوکلاسیک، برهه‌ای را توضیح می‌دهد که دولت‌ها قادر نیستند خود را به شکل صحیح با محدودیت‌های نظام‌مند هماهنگ سازند و بر پیامدهای جدی چنین نتیجه‌ای انگشت می‌گذارند (Rathbun, 2008, 296). در حالی که فرض نواقع‌گرایی آن است که محدودیت‌های نظام‌مند آن‌قدر قدرتمند هستند که سبب بروز رفتار مشابه از سوی دولت‌ها شوند (Waltz, 1979, 72-73). و بنابراین تنها به حدس‌هایی درباره رفتار احتمالی

دولت‌ها اکتفا می‌کند.

به‌طور خلاصه می‌توان برنامه پژوهشی واقع‌گرایی نوکلاسیک را در تعریف «گیدئون

رز» خلاصه کرد:

شامل متغیرهای خارجی و داخلی هردو است و دیدگاه‌های اساسی برخاسته از اندیشه واقع‌گرایی کلاسیک را به‌روز و سیستماتیک می‌کند. پیروان آن، این ایده را طرح می‌کنند که دامنه و هدف سیاست خارجی در یک کشور اولاً و اساساً از جایگاه آن در سیستم بین‌الملل و به‌خصوص توان‌مندی‌های قدرت مادی آن ناشی می‌شود. به همین دلیل آنان رئالیست هستند. با این حال، آنان از این هم فراتر می‌روند و تأثیر توان‌مندی‌های قدرت بر سیاست خارجی را غیرمستقیم و پیچیده می‌دانند زیرا فشارهای سیستماتیک باید از طریق متغیرهای دخیل در سطح واحد ترجمه شوند. به همین دلیل آنان نوکلاسیک هستند (Rose, 1998, 151-152).

۱. مبانی فرانظری واقع‌گرایی نوکلاسیک

دو بعد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی را می‌توان برای واقع‌گرایی نوکلاسیک به ترتیب

ذیل شرح داد:

۱-۱. بعد هستی‌شناختی

هستی‌شناسی تئوری واقع‌گرایی نوکلاسیک در نگاه اول، عینیت‌گراست. یعنی قائل به جهان اجتماعی خارج از نظریه است و هدف خود را تبیین همین جهان ترسیم می‌کند تا از این طریق به پیش‌بینی دقیق‌تری از آینده برسد و قابلیت تعمیم‌پذیری بیشتری پیدا کند. یعنی، واقع‌گرایی نوکلاسیک یک تئوری برای جهان واقعی است و صحت و سقم خود و نظریه‌های رقیب را در ارتباط با واقعیت می‌سنجد.

اما تمرکز فعالیت پژوهشی واقع‌گرایی نوکلاسیک برخلاف نوواقع‌گرایی صرفاً بر ماده نیست و بعد ذهنی و ادراکی را در کنار بعد عینی و مادی قرار می‌دهد. بدین منظور، هم ساختارها و هم تصورات کنش‌گر آن از ساختارها، هم نیروهای مادی نظامی، اقتصادی و تکنولوژیک و هم نیروهای ایدئولوژیک را مدنظر قرار می‌دهد.

از این طریق، واقع‌گرایی نوکلاسیک اهمیت ساختار و در عین حال، تأثیرگذاری

کارگزار را می‌پذیرد و هر دو را در تحلیل‌های خود به‌طور مبسوط وارد می‌کند. این تأثیر اگرچه در نواقع‌گرایی نیز پذیرفته شده است، اما عملیاتی نمی‌شود. البته در تحلیل نهایی، فهم واقع‌گرایان نوکلاسیک نیز در گروه نگرش‌های ماتریالیستی طبقه‌بندی می‌شود و به‌رغم تلاش آنان برای شناخت ابعاد ذهنی، ادراکی و ایدئولوژیک در نهایت به این پدیده‌ها به عنوان ابزار نگریسته می‌شود.

۱-۲. بعد معرفت‌شناختی

واقع‌گرایی نوکلاسیک قائل به امکان شناخت جهان بیرونی است. در شناخت عقلانیت را بااهمیت می‌داند اما تصمیمات را صرفاً بر مبنای منطق عقلایی و محاسبه سود و زیان صرف تبیین نمی‌کند. چرا که محدودیت‌های داخلی و خارجی می‌توانند گزینش عقلایی واحدها را از خود متأثر کنند و بر ابهام در تصمیمات سیاست خارجی بیفزایند. هم‌چنین در معرفت‌شناسی خود تقلیل‌گرای تبیینی است زیرا تبیین سیاست خارجی واحدها را به منظور تبیین سیاست بین‌الملل در دستور کار خود قرار می‌دهد. واقع‌گرایی نوکلاسیک فرضیه‌های ابطال‌پذیری را نیز درباره رابطه علی میان متغیرها (Shweller and Priess, 1997, 24) بیان می‌کند و از این حیث خود را به ابطال‌پذیری لاکاتوشی متعهد می‌داند.

۱-۳. واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان یک کاوش نظری

خلاصه بالا درباره واقع‌گرایی نوکلاسیک نشان می‌دهد که این تئوری، تلفیقی از نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی کلاسیک است که تفسیر واقع‌گرایانه خود از واقعیت‌ها را با مطالعه مکانیسم‌های داخلی، بین‌المللی و تعاملی به‌دست می‌آورد.

پرسشی که متبادر می‌شود آن است که واقع‌گرایی نوکلاسیک چگونه از واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی به عنوان دو شاخه اصلی تئوری واقع‌گرایانه متمایز می‌شود. در پاسخ ابتدا باید به اولین تفاوت‌ها اشاره کرد تا به تدریج به تفاوت‌های گسترده‌تر رسید.

نقطه آغاز تفاوت میان سه شاخه واقع‌گرایانه فوق، در نگاه آن‌ها به جایگاه تبیینی

تئوری است:

واقع‌گرایی کلاسیک بیش از آن که یک تئوری را عرضه کند، بیشتر به مثابه یک فلسفه سیاسی و بنیانی برای دیگر تئوری‌های واقع‌گرایانه عمل می‌کند که مورد تفسیرهای

متعدد قرار گرفته است.

در مقابل، نواقع‌گرایی تعریف خود از تئوری را در برابر تعریف از مدل قرار می‌دهد و تئوری را متمایز از مدل می‌داند، که لزوماً منطبق با واقعیت حادث شده و توصیف‌کننده رویدادهای خارجی نیست و هدف آن ارائه یک تبیین جامع و کلی از واقعیت‌ها و به‌خصوص پیامدهای رفتاری است. والتز بر این اعتقاد است که اگر امکان درک مستقیم جهان وجود می‌داشت، دیگر نیازی به تئوری نمی‌بود و بنابراین، ملاحظات تئوریک تنها می‌توانند اختراع شوند و نه کشف (Waltz 1979, 5). زیرا تئوری کاشف و بازتاب واقعیت نیست، بلکه تبیین‌کننده آن است. در مقابل، آنچه بازتاب کامل واقعیت است، مدل است و نه تئوری (Waltz, 1979, 7). از این نظر، دستیابی به «نزدیکی منطبق [با واقعیت]» تئوری را باطل می‌کند (Waltz, 1990, 31). و آن را به یک مدل ساده شده از واقعیت بیرونی فرومی‌کاهد. به‌طور خلاصه، تئوری نظام‌مند یک تئوری صرفه‌جویانه از واقعیت است که از جزئیات صرف‌نظر می‌کند تا جایگاه نظری خود را حفظ نماید.

واقع‌گرایی نوکلاسیک، این نگاه بافاصله از واقعیت‌ها و قدیس‌گونه به تئوری را ندارد و در تکاپوست تا شرحی از مورد به مورد موضوعات ارائه کند. به سبب همین ویژگی، بسیاری از منتقدان، تئوری واقع‌گرایی نوکلاسیک را وابسته به حوزه‌های موضوعی متفاوت و پراکنده و فاقد جامعیت می‌دانند. برای مقابله با این پراکندگی و پاسخ به این انتقادات واقع‌گرایی نوکلاسیک تلاش می‌کند تا پس از مطالعات موردی به یک تعمیم سیستماتیک برای موضوعات مشابه دست یابد.

این اعتقاد در میان رئالیست‌های نوکلاسیک هست که به‌وسیله مطالعه موردی و مشاهده عینی و نظری، قادر خواهند بود تا تئوری‌های واقع‌گرایانه را براساس اصول پایه‌ای واقع‌گرایی به محک تجربه گذارند. اصولی که عملاً ممکن است در نظریه‌پردازی‌های واقع‌گرایانه از آن‌ها چشم‌پوشی شده باشد. بدین ترتیب تلاش می‌شود تا با آشکارسازی کاستی‌های عملیاتی سایر تئوری‌های واقع‌گرایانه مرسوم برای تبیین موضوعات منفرد در سیاست خارجی، دیدگاهی عرضه شود که از حداکثر قدرت تبیینی و فراتر از آن تشریح «جزئیات روابط علی» (Shweller and Wohlforth, 2000, 63) در موضوعات منفرد برخوردار است. رئالیست‌های کلاسیک ادعا می‌کنند که بدین‌وسیله بیش از سایر تئوری‌های واقع‌گرایانه پای‌بند به اصول اولیه واقع‌گرایانه می‌مانند و دقت عملیاتی را فدای

نظریه نمی‌کنند.

پرسش آن است که چرا واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌تواند در تبیین موفق‌تر از نوواقع‌گرایی عمل‌کننده؟ پاسخ واقع‌گرایی نوکلاسیک این است که تئوری نوواقع‌گرایانه نمی‌تواند هدف دستیابی به چراها را محقق کند. «تبايد از این واقعیت غافل شد که تئوری ساختاری با پیامدها سر و کار دارد و نه کنش‌ها، نیات و اهداف خاص از رفتار سیاست خارجی دولت‌های خاص در یک زمان مشخص؛ و فقط پیامدهای قابل انتظار کنش‌های دولت را توصیف می‌کند. پس باید مراقب بود که همه دولت‌هایی که برخلاف پیش‌بینی‌های تئوری نوواقع‌گرایانه عمل می‌کنند (کنش‌هایی که عکس‌العملی به فشارهای ساختاری نیستند). «بله» یا غیرعقلایی خوانده نشوند. کنش‌هایی که از منظر فشارهای نظام‌مند ظاهراً غیرعقلایی هستند، ممکن است از منظر سیاست داخلی کاملاً عقلایی به نظر آیند.» (Shweller, 2002, 11-12).

پس، نوواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک براساس پدیده‌ای که در صدد تبیین آن هستند، از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. از این لحاظ، نوواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک مکمل هستند؛ هر یک تبیین پدیده‌ای را مدنظر دارد که مورد توجه دیگری نیست... تئوری‌های نوواقع‌گرایانه در صدد تبیین پیامدهای بین‌المللی است - یعنی پدیده‌هایی که از تعامل دو یا چند کنش‌گر در سیستم بین‌المللی حاصل می‌شوند. به عنوان مثال، تبیین احتمال جنگ عظیم یا هژمونیک را می‌توان در چارچوب نوواقع‌گرایی مشاهده کرد. نمونه‌های دیگر از پیامدهای بین‌المللی شامل همکاری بین‌المللی، رقابت‌های تسلیحاتی، چانه‌زنی در بحران، الگوهای ائتلاف، و حتمی بودن جنگ در سیستم بین‌المللی هستند. پدیده‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را به رفتار هیچ دولت خاصی نسبت داد. با این حال، نباید از پدیده‌های دیگر غافل شد که مختص رفتار سیاست خارجی دولت‌های منفرد هستند. به عنوان مثال، نوواقع‌گرایی نمی‌تواند پاسخی برای این پرسش بیابد که یک دولت خاص در مواجهه با شرایط بالا احتمالاً چگونه عمل خواهد کرد؟ همان‌طور که کنت والتز اشاره می‌کند، یک تئوری صرفاً نظام‌مند «می‌تواند به ما بگوید که چه فشارهایی اعمال می‌شوند و چه امکاناتی برای سیستم‌هایی با ساختارهای متفاوت مطرح است، اما نمی‌تواند بگوید که واحدهای سیستم چگونه و تا چه اندازه تأثیرگذار به چنین فشارها و فرصت‌ها پاسخ می‌دهند» (Taliaferro, 2000b). به همین دلیل است که نوواقع‌گرایی که تنها پاسخی کلی

به یک پرسش می‌دهد و به پیش‌بینی رفتارهای احتمالی واحدها بر اساس تنها یک متغیر اقدام می‌کند، از سوی منتقدان، ابطال‌ناپذیر خوانده می‌شود.

واقع‌گرایی نوکلاسیک، خود را هم‌چون سایر نظریه‌پردازان واقع‌گرایانه به ضرورت ابطال‌پذیر بودن فرضیات و در نتیجه کلیت نظریه پای‌بند می‌داند و نواقعی‌گرایی را به دلیل کلیت و تک‌متغیره بودن، ناتوان از تبیین دقیق واقعیت و در نتیجه ابطال‌پذیری می‌بیند. یک تئوری برای ابطال‌پذیر بودن باید گزاره‌های علی ابطال‌پذیری را ارائه کند که از الگوهای علی پیش‌بینی شده به وسیله تئوری‌های رقیب متمایز باشد و با وضوح کافی سخن گفته باشد تا خطا بودن آن مورد تأیید قرار گیرد. بدین منظور سه مؤلفه اساسی مورد نیازند: اول، استاندارد برای اندازه‌گیری اهمیت علی وجود داشته باشد. به دلیل عدم تعیین تئوری‌های روابط بین‌الملل و پیچیدگی آشکار واقعیت، این گزاره که یک نوع علت «اهمیت داشته باشد» بی‌معناست. سؤالات باید این‌گونه باشند که یک علت چگونه و چقدر باید اهمیت داشته باشد تا به یک تئوری مشخص یاری رساند یا به آن آسیب بزند؟ دوم، ادعاهای بنیادین علی تعمیم یابند تا از سوی سایر پژوهش‌گران مورد آزمون قرار گیرند. سوم، این تعمیم‌ها باید با توجه به شواهد و منابع مختلف (یادداشت‌ها، آرشیوها و غیره). یک پیش‌بینی از الگوهایی ارائه کنند که در آینده در یک مورد مشابه مورد انتظارند (Shweller and Wohlforth, 2000, 67). نواقعی‌گرایی این خواسته‌ها را تأمین نمی‌کند.

سؤال آن است که واقع‌گرایی نوکلاسیک چگونه به چنین نیازهایی پاسخ می‌دهد. چگونه به تبیین می‌پردازد و گزاره‌های خود را بر چه اساسی تعریف می‌کند؟ در پاسخ می‌توان به‌طور خلاصه گفت که این تئوری، دامنه پژوهش خود را گسترش می‌دهد تا سطوح مختلف تحلیل را شامل شود و از این حیث متمایز از واقع‌گرایی کلاسیک و نواقعی‌گرایی می‌شود که بر یکی از سطوح تحلیل داخلی یا نظام‌مند متمرکز هستند. تأکید نواقعی‌گرایی بر متغیر نظام‌مند و نادیده گرفتن متغیرهای داخلی واحدها کاملاً واضح است. والتز بارها در دفاع از وجه نظام‌مند نظریه خود، خود را از تقلیل‌گرایی مبرا می‌داند. او در تأکید بر قدرت مادی به جای «ایدئولوژی، شکل حکومت، آرامش، ستیزه‌جویی یا هر چیز دیگر» آن را «مقایسه توان‌مندی‌های تعدادی از واحدها» تعریف می‌کند. «اگرچه توان‌مندی‌ها ویژگی واحدهاست، توزیع توان‌مندی‌ها در میان واحدها این‌گونه

نیست. توزیع توان‌مندی‌ها نه ویژگی واحد بلکه مفهومی به گستره سیستم است.» تئوری او همانند تئوری بازار که شرکتها را مشابه فرض می‌کند، دولت‌ها را برابر می‌گیرد (Waltz, 1979, 98). هدف والتز هر جا از ساختارهای داخلی سخن می‌گوید (Waltz, 1979, 81-88). نه تبیین صرف نحوه عملکرد داخلی واحدها به عنوان یک محیط سلسله مراتبی بلکه بیان تمایز آن با قلمرو خارجی آنارشیک - متشکل از دو متغیر ساختار و واحدهای متعامل - در سه شاخص اصلی و بنابراین، پیش‌بینی رفتارهای واحدها در سیستم است (Waltz, 1979, 88-99). نوواقع‌گرایی البته رابطه علی میان واحدهای متعامل و پیامدهای بین‌المللی را می‌پذیرد و علل را نه یک‌سویه و از واحدهای متعامل به سمت نتایج حاصل، بلکه دو سویه می‌داند. اما چون تغییرات در علل سطح واحد موجب تفاوت‌های قابل ملاحظه در پیامدها نمی‌شود (Waltz, 1990, 34). قائل شدن شأن تبیینی برای متغیرهای سطح واحد را به صلاح تئوری نمی‌داند.

این در حالی است که، واقع‌گرایی نوکلاسیک دو سطح تحلیل واحد و ساختار را مورد توجه قرار می‌دهد و البته براساس پیش فرض واقع‌گرایانه افراد را در چارچوب واحدها و گروهها بررسی می‌کند و برای آن‌ها شأن هستی‌شناختی مستقل قائل نیست. در این مطالعه چندبخشی، سه دسته از عوامل در تئوری مطالعه می‌شوند:

اول. نقطه عزیمت یا عوامل پیش زمینه که سیستم بین‌الملل و متغیرهای آن را شامل می‌شود؛ دوم. عوامل دخیل، میانجی یا واسطه که در سطح واحد دولت یافت می‌شوند؛ و سوم. نتایج که همان رفتار سیاست خارجی دولت‌ها هستند.

باید توجه کرد که همه عوامل مهم برای تحلیل سیاست خارجی «مواد خام یک تبیین هستند؛ مشکل کار، مرتب کردن آن‌ها بر حسب اهمیت و ترکیب آن‌ها در اندازه‌های کافی است.» (Taliaferro, 1996, 198).

۳. سیستم بین‌المللی به مثابه نقطه عزیمت واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک به مانند نوواقع‌گرایی جایگاه جهانی کنش‌گر و سهم او از توزیع قدرت بین‌المللی و بر این اساس، محدودیت‌ها و فرصت‌های بین‌المللی محاط او را نقطه آغاز پژوهش خود تعریف می‌کند. «اهمیت سیستم آنارشیک بین‌المللی، توزیع قدرت نسبی، و بی‌اعتمادی گسترده» (Lobell, 2009, 7). پیش از سایر متغیرها و از جمله متغیرهای

سطح واحد مورد توجه هستند. سیستم، با ویژگی آنارشیک خود سبب محدودیت در کنش بازیگران می‌شود. پرسش مهم آن است که واقع گرایی نوکلاسیک چگونه به سیستم و متغیرهای مهم و تأثیرگذار نظام‌مند می‌نگرد؟ پاسخ به این امر، مستلزم بررسی این متغیرها از منظر واقع گرایی نوکلاسیک است:

۱-۳. آنارشی

ویژگی اصلی سیستم، آنارشیک بودن آن است. آنارشی به معنای فقدان حکومت جهان گیر یا حاکمیت جهانی است (Taliaferro, 2000b). چنین ویژگی ایجاب می‌کند که اعضای سیستم در یک محیط خودیار و با منابع محدود به دنبال تأمین بقای خود باشند. بنابراین به دلیل با این حال، ذاتی سیستم، سیاست بین الملل به معنای کاربرد یا تهدید به کاربرد قدرت و زور معرفی می‌شود. با این حال، سیاست بین الملل را نمی‌توان تنها به استفاده از زور و تهدید به کاربرد آن محدود کرد؛ چرا که ابزارهای غیرنظامی و نیز غیرمادی، توشه مناسبی برای عمل هستند و می‌توان از آن‌ها برای تأمین منافع بهره برد.

۲-۳. نیروهای نظام‌مند

عبارت از نحوه توزیع قدرت مادی، جایگاه هر یک از واحدها در نتیجه این توزیع قدرت، و «تغییرات قابل انتظار در موازنه قوا و الگوهای ائتلاف» (Taliaferro, 2009b, 1). براساس الگوی توزیع قدرت نظام‌مند است. نیروهای سیستم محدودیت‌هایی را بر واحدها اعمال می‌کنند که برونزاد و بی‌ارتباط با این حال، داخلی آن‌ها، در چارچوب سیستم و منبعث از آن عمل می‌کنند. دامنه فعالیت این محدودیت‌ها همه سیستم است نه آن که تنها مجموعه محدودی از بازیگران را در برگیرند یا پاسخی به یک مبحث خاص باشند. پس محدودیت‌های نظام‌مند ویژگی سیستم بین الملل اند که «آزادی عمل کنش‌گران را به وسیله منع کنش‌گران، افزایش هزینه برخی از کنش‌ها، یا وادار کردن دیگران به سایر انواع کنش» دچار محدودیت می‌کنند (Brooks and Wohlforth, 2002, 3). به دیگر سخن، محدودیت‌های نظام‌مند، «توانایی استفاده از منابع [داخلی] جهت پی‌گیری اهداف امنیتی را به شدت محدود می‌کنند» (Brooks and Wohlforth, 2008, 14).

ساختارهای مختلف توزیع قدرت انواع مختلفی از محدودیت‌ها را ایجاب می‌کنند.

به عبارت بهتر، نمی‌توان محدودیت‌های پراکنده در یک سیستم چندقطبی را با محدودیت‌های یک سیستم تک قطبی برابر دانست. در برابر چندقطبی متشکل از چند قدرت برابر بین‌المللی، تک قطبی به ساختاری اطلاق می‌شود که در آن تنها یک دولت به‌شدت توانمند وجود داشته باشد؛ و با امپراتوری متفاوت است که سیاست نفوذ و کنترل را شامل می‌شود و نه صرفاً توزیع توان‌مندی‌ها را - آن‌چنان که در تک‌قطبی به آن ارجاع می‌شود- (Brooks and Wohlforth, 2002, 12). این استدلال از سوی رئالیست‌های نوکلاسیک ارائه می‌شود که «با افزایش تمرکز قدرت یک دولت به فراتر از آستانه قطعی، محدودیت‌های نظام‌مند بر روی سیاست امنیتی آن به‌طور کلی ناکارآمد می‌شوند (Brooks and Wohlforth, 2002, 4). در این شرایط محیط نظام‌مند برای کنش واحد قدرتمندتر بیشتر مجاز خوانده می‌شود تا محدودکننده یا مخالف.

محیط مجاز نظام‌مند زمانی وجود دارد که یک قدرت بزرگ، از برتری نظامی، اقتصادی و سایر توان‌مندی‌های برخوردار باشد که عموماً به پیروزی او در یک جنگ عظیم یا یک رقابت پایدار بینجامد. یک قدرت بزرگ به‌طور موقت از نعمت قدرت بهره‌مند است و این به دلیل ویرانی یا ضعف نسبی رقبای سابق و نیز شرکایش است. در این‌جا، قدرت برتر، ممکن است از تهدیدات محتمل آینده علیه امنیت خود مطلع باشد، اما چنین تهدیداتی اغلب غیرقطعی هستند و ثانیاً راه‌های متعددی برای مقابله (یا عدم مقابله). با آن‌ها وجود دارد (Taliaferro, 2009b, 10). این بدان خاطر است که بازیگر قدرتمند با برتری قدرت مادی و نیز قدرت متقاعدسازی، احتمالاً خواهد توانست که دیگران را با خود همراه کند یا آن‌ها را به صرف‌نظر از مخالفت با خود سوق دهد.

در مقابل، در شرایط چندقطبی، و حضور چند قدرت هم‌وزن در کنار یک‌دیگر، که موجب پیچیدگی پویایی‌های نظام‌مند و در نتیجه آن، فرایندهای ائتلاف‌سازی می‌شود، و در آن احتمال تقلب در بازی‌ها یا خروج از ائتلاف‌ها بیشتر است، گزینه‌های کنش بازیگران، متفاوت‌تر است و این به دلیل با این‌حال، مبهم سیستم و در نتیجه، افزایش احتمال اشتباه بازیگران در ارزیابی محیط بیرونی است که به محاسبات غلط و سوء برداشت‌ها منجر می‌شود. ارزیابی اینکه در شرایط چندقطبی کدام بازیگر چرا و چگونه عمل خواهد کرد، تنها به‌وسیله مطالعه محیط بیرونی امکان‌پذیر نیست و بدین‌منظور، واقع‌گرایی نوکلاسیک متغیرهای نظام‌مند چندقطبی را از درون ساختار سیاست خارجی واحدها عبور می‌دهد تا

به تبیین دقیق‌تر و پیش‌بینی کامل‌تری برسد (Christensen and Snyder, 1990).

بنابراین محدودیت‌های نظام‌مند در ساختارهای متفاوت بین‌المللی متفاوت عمل می‌کند. به علاوه، نتایج محدودیت‌های نظام‌مند به‌طور بلاواسطه به رفتار سیاست خارجی در دولت‌ها منجر نمی‌شود، بلکه باید ابتدا تأثیر این محدودیت‌ها را - پس از تعریف و مشخص کردن ساختار و با این حال، آن - بر مکانیسم‌های داخلی واحدها سنجید. به همین دلیل است که همواره فشار و محدودیت خاص نظام‌مند به یک سیاست خارجی سازگار و هماهنگ با آن محدودیت منجر نمی‌شود. هم‌چنان که می‌توان شواهد بسیاری از تخطی واحدها از انتظارات تئوری نوواقع‌گرایانه موازنه قوا مشاهده کرد. در نتیجه، نمی‌توان توزیع توان‌مندی‌های مادی بین‌المللی را مستقیماً قابل ترجمه به رفتار سیاست خارجی دانست. به همین دلیل، متغیر نظام‌مند در واقع‌گرایی نوکلاسیک بیش از آن که یک متغیر مستقل باشد، معرف شرایط پیش‌زمینه برای عمل واحدهاست و نه یک عامل تعیین‌کننده.

۳-۳. منافع

منافع واحدها در سیستم بین‌الملل را باید متنوع و متغیر دانست. نوواقع‌گرایی والتز همانند سایر شاخه‌های واقع‌گرایانه تنوع در منافع را می‌پذیرد، اما منفعت اولی و برتر برای همه دولت‌ها را صرف‌نظر از ویژگی‌ها و تمایزات داخلی، کسب امنیت می‌داند (Waltz, 1979, 121). طبق تعریف نوواقع‌گرایانه، سایر منافع هم‌چون کسب پرستیژ (به معنای «اعتبار قدرت» (Shweller and Pu, 2011, 42). یا ثبات داخلی بیشتر منوط به وجود امنیت هستند و نباید در پژوهش تئوریک برای آن‌ها اهمیت تبیینی قائل شد. به همین ترتیب، نوواقع‌گرایی مبارزه میان دولت‌ها برای تأمین امنیت را بازی با حاصل جمع صفر فرض می‌کند. البته این بدان معنا نیست که همکاری کاملاً غیرممکن است اما احتمال آن کمتر است زیرا کنش‌گران بین‌المللی دچار معمای امنیت هستند.

واقع‌گرایی نوکلاسیک این مفهوم در نوواقع‌گرایی تدافعی والتز را که دولت‌ها تنها برای کسب امنیت به دنبال میزان کافی از قدرت و بنابراین بالقوه تدافعی هستند، رد می‌کند؛ چرا که این استدلال صرفاً مختص دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود است و نه انقلابیون. از طرف دیگر معمای امنیت نیز به مفهومی که در نوواقع‌گرایی مطرح می‌شود، مورد قبول واقع‌گرایی نوکلاسیک نیست. زیرا، اگر دولت‌ها خواهان گسترش حوزه

نفوذ خود نامیده شوند - هم‌چنان که در مورد انقلابیون این‌گونه است - آن‌گاه باید بپذیریم که این دولت‌ها بیشینه‌سازی قدرت را دنبال می‌کنند و نه نفس امنیت را. پس، معمای امنیت در واقع نتیجه سوءتفاهم‌ها است. و ما نه کشمکش بر سر منافع بلکه سوءتفاهم در مورد منافع را شاهد هستیم (Shweller, 1996).

در ادامه، ادعای واقع‌گرایی تهاجمی درباره اولویت منفعت بیشینه‌سازی قدرت که بر نیات تهاجمی و «توسعه‌طلبی فرصت‌طلبانه» (Shweller, 2009, 231). دولت‌ها استوار است و در نهایت به هژمونی منطقه‌ای می‌انجامد، رد می‌شود.

دلیل این مخالفت با تعاریف بالا آن است که واقع‌گرایی نوکلاسیک، نوواقع‌گرایی را در تعریف مفاهیم و از جمله، مفهوم منفعت دچار ابهام می‌داند. در واقع‌گرایی نوکلاسیک، مفهوم «منفعت حقیقی» در طول دوران‌های مختلف تغییر کرده است و این چیزی است که هم در محوریت بیشینه‌سازی قدرت تهاجمی و هم در محوریت امنیت تدافعی، نادیده گرفته شده است. بدین ترتیب، بر مبنای واقع‌گرایی نوکلاسیک، همه دولت‌ها یک منفعت واحد را دنبال نمی‌کنند و امنیت، همه منافع نیست. به‌طوری‌که حرص و آز، هژمونی فرهنگی، دستیابی به فضای حیاتی، کسب وجهه مناسب در محیط خارجی و... جزو منافع دولت‌ها به شمار می‌آیند. پس تأمین امنیت همه ماجرا نیست یا دست کم برای همه دولت‌ها صادق نیست و لازم است تا میان دو دسته از دولت‌ها تمایز صورت گیرد: دولت‌های طالب حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب. ممکن است بتوان دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود را هم‌چنان در جست و جوی امنیت دانست اما انقلابیون پیش از آن‌که به دنبال نگاه‌داشت امنیت خود باشند، در پی بازنگری در جایگاه نظام‌مند خود هستند و ممکن است بخواهند امنیت را با قدرت تاخت بزنند (Shweller, 1996). پس گرایش‌های تهاجمی و تدافعی هر کدام، منافع گروه خاصی از دولت‌ها را پوشش می‌دهند و به علاوه این گرایش‌ها را ایستا و لایتغیر می‌شمرند.

۴-۳. نوع بازی بین‌المللی

در پی استدلال درباره منافع واحدها، این استدلال متعاقب ارائه می‌شود که، رقابت در سیستم بین‌المللی لزوماً بازی با حاصل جمع صفر نیست. هم‌چنان‌که افزایش امنیت یک کنش‌گر ممکن است موجب افزایش امنیت دیگر کنش‌گران شود و به همین علت

همکاری بیش از آن چیزی که در نوواقع‌گرایی انتظار آن می‌رود، ممکن است. در این جا واقع‌گرایی نوکلاسیک به نولیبرالیسم نزدیک‌تر می‌شود. بنابراین واقع‌گرایی نوکلاسیک به بازی با حاصل جمع متنوع قائل است که زمانی ممکن است صفر، و زمانی ممکن است مضاعف باشد (Shweller, 1996).

۵-۳. قدرت

مقصود از قدرت در واقع‌گرایی نوکلاسیک منابع و توان‌مندی‌های حکومت‌هاست که ممکن است برای پی‌گیری اهداف آنان مورد استفاده قرار گیرد. براساس واقع‌گرایی نوکلاسیک همانند همه انواع تئوری‌های واقع‌گرایانه هر جنگی در حقیقت نوعی از انواع قدرت را هدف خود قرار داده است (Shweller and Wohlforth, 2000, 71). اما قدرت تنها هدف یا تنها ابزار نیست بلکه «هم ابزار و هم هدف» (Shweller, 2000, 174) است و بنابراین تلفیقی از واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی در تعریف قدرت مدنظر است. قدرت، هم‌چنین دارای دو بعد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، مادی و ادراکی است. این در حالی است که در سایر تئوری‌های واقع‌گرایانه ابعاد نرم‌افزاری و ادراکی قدرت کمتر جنبه تحلیلی یافته‌اند.

در بعد مادی قدرت، می‌توان ابعاد سرزمینی، نظامی و اقتصادی را تعریف کرد. در سرزمین، جمعیت در کنار قلمرو و جغرافیا مورد توجه است. قدرت نظامی شامل قدرت جنگ‌آوری، توان‌مندی‌های دریایی و مرکانتلیستی، و مصارف نظامی است. و بعد اقتصادی براساس سرانه تولید کالا و میزان سرمایه‌سنجیده می‌شود (Shweller, 1998, 187). اقتصاد بیشتر جنبه نرم‌افزاری قدرت مادی را شکل می‌دهد که در کنار آن، امروز، البته نباید از نقش رو به رشد تکنولوژی در ارتقای جایگاه بین‌المللی دولت‌ها و گسترش قدرت نرم‌افزاری آن‌ها غافل بود. چرا که تکنولوژی به نحوی بنیادین سیاست بین‌الملل را تغییر داده و ماهیت قدرت، توانایی اعمال قدرت، روش اعمال قدرت و اهداف خود قدرت را دگرگون کرده است. واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌پذیرد که مردم هم‌چنان هویت خود را بیشتر با سرزمین تعریف خواهند کرد و ناسیونالیسم هم‌چنان بیش از جهان‌وطن‌گرایی پیش‌تاز خواهد بود. اما جغرافیا و سیاست‌های ریشه‌کرده در ژئوپلیتیک که در گذشته به مثابه مواد خام و سرزمین از الزامات عمده قدرت دولت بوده‌اند، کمتر در شکل‌گیری استراتژی و سیاست‌ها تأثیرگذار خواهند بود (Shweller, 2011b, 462-463). هر چند سیاست بین‌الملل

هم‌چنان در بنیان خود رقابتی بر سر قدرت و نفوذ بر دیگران و محیط است و دولت‌ها هم‌چون گذشته خواهان بیشینه‌سازی ثروت، نفوذ، امنیت، پرستیژ، خودمختاری سیاسی، و آزادی انتخاب هستند، اما جهان به طرز قابل توجهی تغییر یافته است (Shweller, 2011b, 467). و به همین خاطر، به‌رغم اهمیت برتری در قدرت نظامی، ضرورت پرداختن به متغیرهای تکنولوژیک و اقتصادی قدرت بیشتر احساس می‌شود.

علاوه بر اقتصاد و تکنولوژی، سایر مفاهیم نرم‌افزاری از قدرت هم‌چون ثبات داخلی، کفایت سیاسی، اراده ملی، انسجام، شخصیت و کیفیت حکومت مورد توجه‌اند که اگرچه سایر تئوری‌های واقع‌گرایانه در باب اهمیت آن‌ها سخن گفته‌اند، اما به‌ندرت از آن‌ها بهره برده‌اند و شاید بشود گفت هیچ‌گاه این متغیرها را برای عملیاتی کردن قدرت دولت به کار نگرفته‌اند. حتی، نوع استاندارد تئوری موازنه قوا پیش‌بینی‌هایی را منحصرأ بر پایه عناصر سخت‌افزاری قدرت ملی مطرح کرده است، تا اوضاع را بدتر کند، و اغلب مقیاس خود را توان‌مندی‌های نظامی صرف قرار می‌دهد تا توان‌مندی‌های اقتصادی و سیاسی را مستثنا کند (Shweller, 2002, 11). در حالی که، قدرت شامل یک بعد غیر مادی است که به ایده‌ها و مشروعیت مرتبط است. این ایده‌ها متمایز از قدرت مادی اما در پیوند دوسویه با آن هستند. این جاست که اهمیت متغیر ادراکی قدرت برجسته می‌شود.

واقع‌گرایی نوکلاسیک بعد ادراکی از قدرت یا برداشت تصمیم‌گیرندگان سایرین از قدرت یک واحد را در کنار سایر ابعاد مادی و غیرمادی قدرت مدنظر قرار می‌دهد. بر این اساس، اگر قدرت بر روابط بین‌الملل تأثیرگذار باشد، این تأثیر باید از طریق ادراکات نمایندگان دولت‌ها صورت گیرد. اینها مقیاس‌های کیفی قدرت هستند که در متون برای آزمون تئوری‌های مختلف قدرت استفاده می‌شوند و قدرت مورد تصور را تخمین می‌زنند (Wohlforth, 1987, 353). متغیر ادراکی در واقع‌گرایی نوکلاسیک نه مستقل از متغیرهای مادی گوناگون، بلکه یک متغیر درون‌زاد و برخاسته از قدرت مادی است و بدین‌نحو، شکافی میان قدرت و برداشت از قدرت متصور نیست؛ هرچند که تغییرات در برداشت‌ها از قدرت، گاه بیش از تغییر در روابط قدرت سبب تغییرات سریع در رفتار می‌شود (Shweller, 2003, 336-340).

به همین خاطر است که تکیه صرف بر متغیرهای مادی اعم از سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به تنهایی مکفی نیست و این نتیجه جالب توجه به‌دست می‌آید که «مقیاس‌های استاندارد

مبتنی بر توزیع توان‌مندی‌های مادی شاخص‌هایی نادرست [یا دست‌کم ناکافی] هم برای ارزیابی قدرت ملی و هم برای برآورد بهینه موازنه واقعی قدرت است.» (Wohlforth 2000, 184).

۶-۳. عقلانیت

واقع‌گرایی نوکلاسیک، تعریفی محدود از عقلانیت را برای واحدها در نظر می‌گیرد که بر تحلیل هزینه-فایده از شرایط استوار است، اما از آنجا که تحلیل هزینه-فایده همه واحدها را به رفتار مشابه فرانمی‌خواند، فهم دلایل رفتار را نیازمند رجوع به متغیرهایی فراتر از متغیرهای نظام‌مند می‌داند و در ادامه، امکان تخطی از قواعد حاکم بین‌المللی به منظور ابطال یا اصلاح آن‌ها را به‌رغم چارچوب‌های حاکم بر سیستم بین‌الملل امری ممکن و حتی بسته به توانایی‌های واحدها حتی مقبول هم می‌شمرد. موفقیت در چنین اقداماتی هم به متغیرهای مادی قدرت و هم به متغیرهای غیرمادی قدرت و از جمله کسب رضایت رقبا وابسته خواهد بود.

این رویکرد، مکمل سایر گرایش‌های واقع‌گرایانه است که عقلانیت را در تبیین، اساسی نمی‌شمرند. اگرچه برخی از تئوری‌های واقع‌گرایانه فرض‌های قدرتمندی را در خصوص عقلانیت ارائه می‌کنند، اما چنین فرض‌هایی ذاتی واقع‌گرایی نیستند هم‌چنان که در میان اصول بنیادین واقع‌گرایانه نیز نامی از عقلانیت برده نشد. هانس مورگنتا و کنت والتز، که نظریه‌پردازان پیشرو واقع‌گرایی امروز به شمار می‌روند، این ادعا را رد می‌کنند که دولت‌ها ضرورتاً به نحوی هدف‌مند برای دست یافتن به اهداف مقصود نظر خود عمل کنند. نوواقع‌گرایی نیز یک تئوری عقلانیت‌محور از رفتار دولت نیست. والتز به وضوح می‌گوید که «تئوری او نیازمند هیچ فرضی در خصوص عقلانیت نیست» زیرا ساختار اساساً از طریق فرایندهای جامعه‌پذیری و رقابت، رفتار دولت را از خود متأثر می‌کند. والتز با تأکید می‌گوید که «نمی‌توان از رهبران سیاسی انتظار داشت که مطابق پیشنهاد واژه عقلانیت، تصمیمات به‌دقت حساب شده‌ای اتخاذ کنند.» به‌طور مشابه نوشته‌های مورگنتا نیز تحقیق خردگرایانه و امکان خلق آنچه را که علوم سیاسی خوانده می‌شود، رد می‌کند (Shweller and Wohlforth, 2000, 70). به عنوان مثال، نماد رد عقلانیت را می‌توان در تعریف مورگنتا از قدرت مشاهده کرد که آن‌را «رابطه روانی» میان کنش‌گران ضعیف و

قوی تعریف می‌کند که از «توقعات سود، ترس از خسران، [و] احترام یا عشق به مردمان یا نهادها برمی‌خیزد» (Taliaferro, 2000a, 179-180). بنابراین، تصمیم‌گیری کنش‌گر ان براساس رابطه قدرت، لزوماً با محاسبات مربوط به هزینه-فایده سازگاری ندارد و عقلانیت به این معنا همواره حاکم بر تصمیم‌ها نیست؛ هرچند در بررسی تصمیم‌گیری‌های کنش‌گر ان و پیامدهای بین‌المللی حاصل از این تصمیم‌گیری‌ها عقلانیت نیز به مثابه یک متغیر تأثیرگذار بر تصمیم‌گیری آزمون می‌شود اما تنها متغیر تأثیرگذار نیست.

۴. دولت به عنوان متغیر میانجی

رجوع به نقش یک متغیر میانجی از ملزومات تئوری روابط بین‌الملل است. زیرا سیستم بین‌الملل نمی‌تواند دقیقاً تعیین کند که هر دولت در شرایط و چارچوب‌های خاص محیطی چگونه عمل خواهد کرد. همان‌طور که پیش از این نیز اشاره شد، کنت والتز خود می‌پذیرد که، «ساختارها شکل می‌دهند و اعمال فشار می‌کنند. رفتارها و پیامدها را تعیین نمی‌کنند و این نه فقط به دلیل تعامل علت‌های سطح واحد و ساختار، بلکه بدین خاطر است که ممکن است شکل‌بندی و اعمال فشار، با مقاومت موفقیت‌آمیز روبرو شوند. مسأله مطرح، برای تصمیم‌گیرندگان و متخصصان آن خواهد بود که قدرت نسبی فشارهای ساختاری بر هر دولت در طول زمان چقدر خواهد بود و لیستی از واکنش‌های ممکن دولت به این محرک‌های خارجی تهیه خواهند دید.» (Taliaferro, 2009b, 9).

منطق نواقع‌گرایی جزم‌اندیشانه است به‌طوری‌که سیستم بین‌المللی را به عنوان یک بدنه کمتر خدشه‌پذیر، دارای شأن تبیینی مستقل می‌داند؛ هرچند که آن را به لحاظ هستی‌شناختی وابسته به واحدها و توزیع توان‌مندی‌ها میان آن‌ها تعریف می‌کند. این باعث می‌شود که برای واحدها نقش‌گزینش‌گری میان گزینه‌های مختلف پیش‌رو و احتمالاً تعدی آن‌ها از الزامات نظام‌مند قائل نشود. این در حالی است که ساختار تصمیم‌گیری نیز دارای شأن تبیینی است حتی اگر به‌ندرت دارای تأثیر قابل توجه بر نتایج نظام‌مند باشد. متغیر واسطه و عامل تصمیم‌گیر در حوزه سیاست خارجی، مطابق معمول اصول واقع‌گرایانه و واقعیت‌های بیرونی محیط، معمولاً دولت است که هم‌چنان برجسته‌ترین و چشم‌گیرترین کنش‌گر به شمار می‌آید و مکانیسم‌ها و خصوصیات درونی آن اعم از مادی (نهادهای دولت) و غیرمادی (ایدئولوژی و ادراک نخبگان) می‌تواند حداقل شدت و ضعف

و به‌طور کلی شیوه و سبک رفتار واحدها را تحت تأثیر قرار دهد.

واقع‌گرایی نوکلاسیک دولت را متمایز از جامعه می‌داند، اما همانند واقع‌گرایی کلاسیک «رابطه میان دولت و جامعه» (Taliaferro et al., 2009, 13) را می‌پذیرد. به طوری‌که نمی‌توان نیروهای اجتماعی را از فرایند تصمیم‌گیری رهبران و تدوین سیاست خارجی مجزا دانست. واقع‌گرایی نوکلاسیک بر همان مفهوم از بالا به پایین درباره دولت و رابطه آن با جامعه داخلی استوار است که در نوشته‌های رئالیست‌های کلاسیک قرن بیستم یافت می‌شود (Taliaferro, 2009b, 14).

تعریف دولت در واقع‌گرایی نوکلاسیک با تعریف مورگنتا مطابقت دارد که براساس آن، «ملت سیاست‌های خارجی را در چارچوب تشکلی حقوقی به نام دولت پی‌گیری می‌کند و کارگزاران آن به عنوان نمایندگان ملت در امور بین‌الملل عمل می‌کنند. آنان از طرف دولت حرف می‌زنند، به نام دولت بر سر پیمان‌ها مذاکره می‌کنند و سعی می‌کنند تا قدرت دولت را حفظ کنند، ارتقا بخشند و تثبیت کنند.» بنابراین، واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌مانند واقع‌گرایی کلاسیک، رابطه پیچیده میان دولت و جامعه را در نظر می‌گیرد اما دیدگاه مرکزی تئوری موازنه قوا را نادیده نمی‌گیرد. همانند واقع‌گرایی کلاسیک قدرت دولت برحسب دولت و دوره‌های تاریخی مختلف، متفاوت است و همانند نواقع‌گرایی محیط بین‌المللی که صحنه تعامل دولت‌ها است، عامل اصلی تعیین‌کننده منافع و رفتار دولت‌ها است. یعنی هستی‌شناسی واقع‌گرایی نوکلاسیک و نواقع‌گرایی هر دو مبتنی بر محیط است (Taliaferro, 2009a, 210).

بنابراین، دولت یک موجودیت مستقل و فارغ از تأثیرات بیرونی و درونی نیست. واقع‌گرایی نوکلاسیک فرضیه‌های استخراج منابع داخلی را بر یک مفهوم سازی از بالا به پایین از دولت استوار می‌کند. بدین معنا که نیروهای نظام‌مند به فرایندهای داخلی درون دولت شکل می‌دهند و ممکن است سبب محدود کردن توانایی دولت‌ها جهت پاسخگویی به محرک‌های نظام‌مند شوند. یعنی متغیرهای سطح واحد، متغیرهای وابسته به شرایط نظام‌مند از پیش موجود هستند. به همین دلیل یک محیط مساعد بیرونی سبب می‌شود که دولت بتواند نهادهای داخلی خود را تثبیت کند و یک محیط نامساعد می‌تواند از رشد نیروهای داخلی در یک کشور جلوگیری کند. اما این تنها عامل تعیین‌کننده در شکل دادن به استراتژی‌های داخلی دولت‌ها نیست. چرا که دولت عرصه «چانه زنی میان

حاکمان و کنش‌گر ان اجتماعی» است (Taliaferro, 2009a, 211).

پس در واقع‌گرایی نوکلاسیک اولاً یک رابطه دوسویه میان سیستم و دولت وجود دارد و ثانیاً درون دولت نیز نیروهای متعامل با یک‌دیگر چانه‌زنی می‌کنند و فرایند سیاست خارجی را از خود متأثر می‌سازند.

قدرت ناشی از توزیع قدرت مادی در سطح سیستم میان واحدها به تنهایی مفید نیست مگر آن که بتوان آن را مورد بهره‌برداری قرار داد (Rathbun, 2008, 302). هم‌چنان که جمعیت یا منابع معدنی غنی در یک واحد دولتی ممکن است به دلیل ضعف در مؤلفه‌های نهادی و انسانی بلااستفاده باقی بماند یا حتی منشأ ضعف مضاعف گردد. پس نیاز است که این دو مؤلفه مورد بررسی قرار گیرند:

۴-۱. مؤلفه نهادی دولت

مقصود از نهادهای داخلی در واقع ترتیبات نهادین سیاسی-نظامی دولت هستند که اولین مؤلفه قدرت دولت را تشکیل می‌دهند. این ترتیبات، ساز و کارهای بسیج و استخراج منابع را تعیین می‌کنند. ترتیبات نهادین ساختارهای مادی و سازمانی هستند که تدوین استراتژی‌های بسیج و استخراج منابع، درون آن‌ها انجام می‌شود و هرچه از ساز و کار منسجم‌تر و توان‌مندی‌های مستقل بیشتری برخوردار باشند، استراتژی‌های مفیدتری را نتیجه می‌دهند.

دو استراتژی برای بسیج منابع وجود دارد: در استراتژی نوع اول، دولت مستقیماً فعالیت اقتصادی را کنترل می‌کند، منابع را بازتخصیص می‌دهد و این کار را از طریق یک طرح متمرکز و ملی کردن صنایع کلیدی یا کارخانجات خاص، انجام می‌دهد و یا از سایر رویه‌ها بهره می‌گیرد. در استراتژی دوم، دولت به صورت غیرمستقیم در اقتصاد مداخله می‌کند تا انباشت ثروت اجتماعی و در نتیجه کسب درآمدهای مالیاتی برای دولت را تسهیل کند. هیچ یک از این دو استراتژی بدون صرف هزینه ممکن نیستند و بدین منظور، نیاز به سرمایه‌گذاری‌های سیاسی و اقتصادی خاص دولتی است. این سرمایه‌گذاری‌ها به دو شکل انجام می‌شود: اول، در سطح گسترده که برای بسیج مستقیم انجام می‌شود؛ و دوم، به شکل سوبسید و عقب‌نشینی دولت به نفع کنش‌گران غیردولتی که برای گسترش تولید انجام می‌شود و بسیج غیرمستقیم را نتیجه می‌دهد. اما برای استخراج منابع، دولت با

دخالست مستقیم، ثروت اجتماعی را به قدرت نظامی بدل می‌کند و این کار را از طریق اخذ مالیات، سربازگیری و صادرات انجام می‌دهد. میان این دو، یعنی بسیج و استخراج منابع، رابطه‌ای دو سویه وجود دارد. بدین ترتیب که با افزایش استخراج، دولت احتمالاً تلاش خود را برای بسیج، مضاعف خواهد کرد اما از این حیث ممکن است سبب کاهش کارآمدی بسیج شود؛ زیرا با افزایش استخراج منابع موجود، اولاً مجموع ثروت قابل سرمایه‌گذاری کمتر، و ثانیاً انگیزه‌ها برای ایجاد ثروت بیشتر در آینده تضعیف می‌شود (Taliaferro, 2009a, 215).

ظرفیت استخراجی نهادهای مرکزی و موانع و امکانات بسیج داخلی دو متغیر برای تعریف قدرت دولت هستند (Taliaferro, 2009b, 8). اما تعیین میزان قدرت دولت در این دو حوزه به متغیرهای انسانی نیز وابسته است.

۲-۴. مؤلفه غیرنهادی (انسانی). دولت

دولت علاوه بر نهادهای تصمیم‌گیری و ترتیبات رسمی، متشکل از رهبران انسانی و ایدئولوژی‌های برجسته داخلی نیز هست. بنابراین، گرچه واقع‌گرایی نوکلاسیک فرض می‌کند که هیأت اجرایی سیاست خارجی یک تصمیم‌گیرنده مرکزی منسجم و متعهد به ارتقای امنیت و قدرت ملت است. اما در عین حال نمی‌پذیرد که رهبران دولت‌ها به‌طور خودکار به همه منابع ملی دسترسی دارند و مجبور به چانه‌زنی با گروه‌های اجتماعی برای اجرای سیاست‌های خود نیستند (Ripsman et al., 2009, 289). رهبران نیز موجوداتی خطاپذیر و دچار محدودیت‌ها در ارزیابی شرایط محیطی و در تماس با سایر مجموعه‌های انسانی فرض می‌شوند.

گزینه‌های سیاست خارجی به‌وسیله رهبران دولت‌ها ساخته می‌شوند و نوع ارزیابی آنان از تهدید اهمیت دارد. هیأت اجرایی سیاست خارجی هم‌چنین دارای اطلاعات محرمانه و انحصار اطلاعات درباره کشورهای خارجی است. در کنار ساختار رسمی دولت، نباید از نقش نخبگان اجتماعی غافل شد که سهم خاص خود را از ارزیابی وقایع و تهدید یا فرصت شمردن آن‌ها دارند (Lobell, 2009, 56-57). اما پیش از هر چیز، باید بر نقش رهبران تکیه کرد که ارزیابی وقایع و میزان تهدید یا فرصت انباشته در آن‌ها بر عهده آنان است. «واقعیت‌های استراتژیک از فیلتر تصورات رهبران عبور می‌کند... [که] اغلب... دچار

سوء برداشت از محیط عینی استراتژیک هستند» (Christensen and Snyder, 1997, 920). حتی در شرایطی که سیستم بین‌الملل یا زیرسیستم منطقه‌ای اطلاعات روشنی درباره تهدیدات و واکنش‌های سیاسی «بهینه» ارائه می‌کند، سیاستگذار همچنان در حال ارزیابی ذهنی است، تهدیدات و فرصت‌ها را اولویت‌بندی می‌کند و به تشخیصی از نیت سایرین یا تغییرات محتمل در توزیع قدرت در آینده می‌رسد (Taliaferro, 2010) که لزوماً با الزامات نظام‌مند سازگار نیست؛ هرچند بهتر است که باشد.

بنابراین، تعیین گزینه برتر از میان گزینه‌های مطلوب در عرصه سیاست خارجی بر عهده رهبران و متأثر از برداشتهای آنان است.

از سوی دیگر، حتی در صورتی که نهادهای مرکزی «قدرتمند» با ظرفیت استخراجی گسترده وجود داشته باشند، رهبران همچنان با مسأله بسیج حمایت گسترده‌تر برای سیاست‌های خارجی و امنیتی مواجه خواهند بود (Taliaferro, 2009b, 14). و بسیج منابع وابسته به نحوه سیاستگذاری‌ها، رابطه میان دولت و جامعه، و توان دولت در اقناع مردم سر و کار دارد. زیرا اگرچه می‌توان از اعمال زور برای وادار کردن جامعه به انجام عملی خاص استفاده کرد، اما توانایی رهبران در متقاعدساختن جامعه به همراهی با سیاست‌های مختص بسیج منابع، موجب قدرت بیشتر دولت خواهد بود.

به‌طور کلی، چهار متغیر غیرنهادی یا انسانی سطح واحد ظرفیت دولت در استخراج و بسیج منابع و نیز رفتار سیاست خارجی را از خود متأثر می‌کنند. این چهار متغیر عبارتند از:

(۱). اجماع نخبگان، (۲). انسجام نخبگان، (۳). آسیب‌پذیری داخلی رژیم، و (۴). انسجام اجتماعی. اجماع و انسجام نخبگان اساساً اراده دولت برای موازنه یا بسط حضور را متأثر می‌کند؛ در حالی که آسیب‌پذیری داخلی رژیم و انسجام اجتماع بر توان‌مندی دولت برای استخراج منابع برای مقاصد بالا، تأثیر می‌گذارد. این متغیرها - که دو مورد از آنها در هسته توان‌مندی‌های نسبی دولت قرار می‌گیرند - تا حد زیادی توضیح می‌دهند که چرا واکنش‌های ملی به تهدیدات و فرصت‌های خارجی (یکسان) در دولت‌های مختلف، متفاوت است (Shweller, 2002, 11).

مجموع مؤلفه‌های غیرنهادی دولت، به ادراک آن از محیط و پردازش اطلاعات شکل می‌دهد. بدین ترتیب است که توان‌مندی دولت نه فقط براساس منابع مادی موجود بلکه

براساس چگونگی درک از تهدیدات و فرصت‌های داخلی و محیطی تعریف می‌شود که بر حسب موقعیت مکانی و زمانی متغیر است. علل تغییرات در ادراک‌ها نامشخص است و به سختی می‌توان به آن پی‌برد (Wohlforth, 1996, 197).

ادراک‌های کنش‌گران پاسخی برای دلایل بروز برخی رفتارهای خاص در عرصه بین‌المللی و به‌خصوص حدوث جنگ‌ها یا متوقف ساختن آن‌ها فراهم می‌کند. به عنوان مثال، رئالیست‌های تهاجمی که بر فرض‌های گزینش عقلایی اصرار می‌ورزند، بر این باورند که رهبران ملی، سیاست‌های خارجی تهاجمی را برای زمان و مکانی برمی‌گزینند که هزینه‌ها و ریسک‌های اقدام در آن پایین باشد. نخبگان عموماً با توجه به هنجارهای مرتبط با عقلانیت تصمیم‌گیری می‌کنند. بدین ترتیب که رهبران سیاسی هزینه‌ها و سودهای عقب‌نشینی یا ادامه جنگ را می‌سنجند، ترجیحات خود را در پاسخ به اطلاعات جدید به روز می‌کنند و به سود و هزینه‌ها حساسیت نشان می‌دهند. اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ گاهی بر جنگ‌هایی اصرار می‌ورزند که سرانجامی جز شکست ندارند. ریشه‌های چنین رفتارهایی کمتر به توزیع عینی قدرت یا محاسبات استاندارد سود و زیان مرتبط است و بیشتر با روش ذهنی سر و کار دارد که رهبران کشورها براساس آن به پردازش اطلاعات در خصوص محیط بین‌المللی و جایگاه نسبی خود در مقایسه با سایر دولت‌ها اقدام می‌کنند. در این‌جا نحوه پردازش اطلاعات از سوی نخبگان به مثابه متغیر میانجی عمل می‌کند. نخبگان براساس درک خاصی که از اطلاعات محیطی دارند و شیوه خاصی که برای پردازش این اطلاعات برمی‌گزینند، نوع خاصی از سیاست خارجی را تجویز می‌کنند که ممکن است سازگار با الزامات نظام‌مند نباشد. به همین خاطر است که گاه قدرت‌های بزرگ نه تنها وارد جنگ‌های محکوم به شکست می‌شوند، بلکه بعضاً وارد جنگ در مناطقی می‌شوند که دارای اهمیت استراتژیک هم نیستند. به عبارت بهتر اگر چه لازم است که کنش‌های بازیگران با الزامات نظام‌مند هم‌خوانی داشته باشد، اما همیشه این هم‌خوانی محقق نمی‌شود و این‌جاست که باید به متغیرهای روانی هم‌چون میل کنش‌گران به مشاهده پدیده‌ها از یک منظر تحلیلی خاص توجه کرد. این بدان معناست که ما، برخلاف فرض نواقع‌گرایی مبنی بر وجود یک رابطه ساده میان محرک نظام‌مند و واکنش دولتی، شاهد رابطه‌ای پیچیده و معماگونه میان دو سطح تحلیل نظام‌مند و ملی هستیم. هم‌چنان‌که به‌خصوص در مواقع خطر، رفتار کنش‌گر ان لزوماً با عقلانیت نظام‌مند

و ساختاری سازگار نیست؛ اگرچه لازم است که مکمل آن باشد (Taliaferro, 1997). باید توجه شود که باورها دارای تأثیر مستقل بر سیاست‌های خارجی دولت‌ها نیستند. در واقع، برداشت‌ها و ادراک نخبگان کانالی است که متغیرهای ساختاری از طریق آن به سیاست خارجی ترجمه می‌شوند. هر تئوری سیاست خارجی باید مکانیسم‌هایی را مشخص کند که متغیرهای تبیینی از طریق آن‌ها به یک سیاست ترجمه می‌شوند. این مهم، اغلب شامل یک بررسی دقیق درباره چگونگی درک رهبران از توزیع قدرت و روندهای آن است (Taliaferro, 2000a, 181-182).

سؤال آن است که آیا می‌توان تحت تأثیر متغیرهای داخلی و برخلاف خواسته‌های نظام‌مند عمل کرد بی‌آن‌که متحمل پیامدهای ناخوشایند چنین رفتاری شد؟ پاسخ منفی است.

واقع‌گرایی نوکلاسیک تأکید می‌کند که «... در بلندمدت رژیم‌ها یا رهبرانی که به‌طور مداوم در پاسخ به محرک‌های نظام‌مند ناموفق باشند، بقای دولت خود را در معرض خطر قرار خواهند داد.» (Lobell, 2009, 7). اما این مانع از آن نیست که «خصوصیات دولت‌ها، تعاملات آن‌ها و ساختار سیستم بین‌الملل» (Shweller and Priess, 1997, 24) در هر نوع تحلیل از سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا مطمئناً برای تبیین علل رفتار توجه به همه متغیرها لازم است.

۵. گزینه‌های سیاست خارجی به مثابه متغیر نتیجه

رفتارهای سیاست خارجی را می‌توان در سه دسته ادامه استراتژی‌های موجود، تقلید از استراتژی‌های موفق قدرت‌های بزرگ در سیستم یا به‌دست گرفتن ابتکار عمل و پی‌گیری یک سیاست خارجی تازه طبقه‌بندی کرد. گزینش میان هر یک از این رفتارها وابسته به تأثیر متقابل عوامل نظام‌مند و داخلی هر دوست.

سیستم بین‌الملل انگیزه‌هایی را برای دولت‌ها و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ فراهم می‌کند، تا به عنوان موجودیت‌های مستقل، استراتژی‌های مشابه یا حذف ریسک را در پیش گیرند. نوواقع‌گرایی گرایش دولت‌ها گرایش در تقلید از رویه‌های نظامی، تکنولوژیک و حکومتی موفق‌ترین دولت‌های سیستم را می‌پذیرد. اما مشکلی که هم طرفداران و هم منتقدان نوواقع‌گرایی به آن اشاره می‌کنند، آن است که تئوری والتز بیان نمی‌دارد که

دولت‌ها چرا و چگونه میان انواع متفاوت استراتژی‌های موازنه «داخلی» مثل تقلید، ابتکار، یا ادامه استراتژی‌های موجود دست به انتخاب می‌زنند (Taliaferro, 2009a, 196).

واقع‌گرایی نوکلاسیک، در پی پاسخ به این چرایی و چگونگی، عامل تعیین کننده انواع استراتژی‌های موازنه داخلی دولت‌ها را قدرت دولت به معنای توان‌مندی نسبی دولت برای استخراج یا بسیج منابع اجتماعی می‌داند که به‌وسیله نهادهای دولت و نیز ناسیونالیسم و ایدئولوژی تعیین می‌شود. بر این اساس، ۴ دسته از دولت‌ها را می‌توان معرفی کرد:

۱. دولت‌هایی که دارای ظرفیت استخراج بیشتر و آسیب‌پذیری خارجی بیش‌تر هستند، گزینه تقلید را انتخاب می‌کنند.

۲. دولت‌هایی که دارای ظرفیت استخراج و بسیج پایین و آسیب‌پذیری خارجی بالا هستند، در تقلید با مشکلات بیشتری مواجه هستند

۳. دولت‌های با ظرفیت استخراج و بسیج بالا و آسیب‌پذیری خارجی پایین ابتکار برای ارتقای امنیت خود را در بلندمدت دنبال می‌کنند.

۴. دولت‌های دارای ظرفیت استخراج و بسیج محدود و آسیب‌پذیری خارجی پایین کم‌تر احتمال دارد که تقلید کنند یا ابتکار داشته باشند و احتمالاً ادامه استراتژی‌های موجود خود را دنبال خواهند کرد (Taliaferro, 2009a, 197).

در کنار سایر متغیرهای داخلی، فقدان حساسیت ناسیونالیستی در یک کشور و وجود ایدئولوژی ضد‌دولتی موجب محدود کردن توانایی تقلید یا ابتکار دولت‌ها خواهد شد و در این شرایط دولت‌های آسیب‌پذیر بر استراتژی‌های خود اصرار می‌ورزند.

بدین ترتیب، برخلاف نواقح‌گرایی ارتدکس یا «راست‌کیشانه» که متغیر وابسته خود را رفتار موازنه‌جویانه واحدها در محیط بین‌الملل معرفی می‌کند، متغیر وابسته در واقع‌گرایی نوکلاسیک نه «موازنه»، بلکه مشکلات ائتلاف است که فرایند موازنه را پیچیده می‌کند. (Christensen and Snyder, 1997, 920). و رفتارهایی است که به نحوی احتمالاً متعارض با رفتارهای پیش‌بینی شده از سوی تئوری موازنه قوا بروز پیدا می‌کند و برای ریشه‌یابی آن نیاز به مراجعه به متغیرهای داخلی واحدها وجود دارد. *

نتیجه‌گیری

نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک با نوعی جمع‌بندی و هم‌افزایی نگرش‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی، تلاشی مثمر‌تر برای مصون کردن نگاه واقع‌گرایانه از نقدهای گوناگون به حساب می‌آید، اما پاره‌ای از نقدها به این نگرش هم‌چنان باقی است.

اولاً واقع‌گرایی نوکلاسیک هم‌چنان از جزمیت ناشی از مبانی ماتریالیستی یا مادی‌گرایانه حاکم بر این نظریه رنج می‌برد. هرچند صاحبان این نظر مانند شولر و تالیافرو کوشیده‌اند همانند نسل جدید نظریه‌پردازان نوواقع‌گرا به ساختارهای معنایی، فرهنگ، ایدئولوژی و برداشت‌های ذهنی نخبگان سیاسی اهمیت دهند و از آن برای تعمیق تحلیل‌های خود بهره‌گیرند اما در تحلیل نهایی این پدیده‌ها را روبنایی تلقی می‌کنند. از منظر آنان ساخت مادی و ابزارهای مادی قدرت بنیاد اصلی نظام بین‌الملل و نیز کنش‌های انفرادی دولت است و از این‌رو برداشت‌های مکانیکی ناشی از نگاه ماتریالیستی، امکان درک عمقی پدیده‌های بین‌ذهنی و تحول در نظام‌های معنایی را از آنان بازستانده است. ثانیاً تلاش واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تلفیق میان نگاه نظام‌مند و نگرش مبتنی بر اصالت کارگزار موجب نوعی سرگردانی در تحلیل علی پدیده‌های بین‌المللی می‌شود. برای فهم پدیده‌ها و رفتارهای بین‌المللی لازم است تا مبنا و سطح اصلی تحلیل معین شود. در نظریه‌هایی که مبناگرایانه و شالوده‌گرا هستند، داشتن مبانی مشخص ضروری است، زیرا تحلیل‌ها به گزاره‌های کلی و «صادق‌نما»^۱ بدل خواهند شد که به‌رغم جذابیت ظاهری کمتر مفید خواهند بود.

پس از مطالعه نظریه فوق مشخص می‌شود، گزاره مبنا در واقع‌گرایی نوکلاسیک، سیستم بین‌المللی است اما اینکه متغیرهای داخلی چقدر در تعیین سیاست خارجی واحدها نقش دارند، محل سؤال است.

برای پاسخ نهایی باید دانست که درون واقع‌گرایی نوکلاسیک گرایش‌های متفاوتی قابل تعریفند که درجه اهمیت متفاوتی را برای متغیرهای داخلی جهت تبیین سیاست خارجی قائل هستند. بدین ترتیب، سه مکتب عمده در واقع‌گرایی نوکلاسیک از یک‌دیگر تفکیک می‌شوند. مکتب اول که یک مکتب راست‌اندیشانه از واقع‌گرایی نوکلاسیک است، در واقع مدل تعدیل‌شده از تئوری نوواقع‌گرایانه والتز است. براین اساس، متغیرهای

ساختاری برای تبیین رفتار سیاست خارجی کافی دانسته می‌شوند و فشارهای سیستمی می‌توانند توضیح رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها باشند، اما هر جا که دولت‌ها برخلاف فشارهای سیستمی به رفتارهای متفاوتی روی آورند، باید به تأثیر متغیرهای سطح واحد یا نقش سوءادراک رهبران یا موانع داخلی توجه کرد که رهبران را از توجه به متغیرهای سیستمی باز می‌دارند. بنابراین، تأثیر متغیرهای غیرسیستمی بر سیاست خارجی یک تأثیر موقتی است. در مکتب دوم، هر دو دسته متغیرهای ساختاری و غیرساختاری در فهم تنظیم و سبک سیاست خارجی مهم هستند. بدین صورت که متغیرهای سطح واحد زمانی از نقشی قابل توجه و محوری در رفتار سیاست خارجی برخوردارند که سطح مطلوبی از امنیت در سیستم برای دولت‌ها فراهم باشد. به عکس و در شرایط فقدان امنیت یا کمبود آن، تأثیر عوامل غیرساختاری و غیرنظام‌مند بر سیاست خارجی یک تأثیر تاکتیکی است. مکتب سوم واقع‌گرایی نوکلاسیک یک مکتب احیاگرایانه است که در آن اهداف دولت‌ها نه منحصراً نتیجه توزیع قدرت و توان‌مندی‌ها در سطح نظام‌مند (یعنی ایده نوواقع‌گرایی) بلکه از متغیرهای داخلی نیز سرچشمه می‌گیرد؛ اما متغیرهای داخلی به‌ندرت می‌توانند در تعیین اصول سیاست خارجی تعیین‌کننده باشند و به مسیر استراتژی کلان دولت‌ها شکل دهند. بنابراین متغیرهای داخلی را نمی‌توان از حیث تأثیرات آن بر گسترش یا منع رفتارها در سیاست خارجی نفی کرد، اما آنچه که به استراتژی کلان دولت‌ها شکل می‌دهد چارچوب تعاملات استراتژیک دولت‌هاست (Onea, 2012). تنها در بررسی مثال‌های گوناگون از رفتار سیاست خارجی واحدها در موقعیت‌های مکانی و زمانی مختلف است که امکان آزمودن صحت ادعاهای هر یک از این مکاتب وجود دارد.

نتیجه آن‌که، درجه اهمیت متغیرهای سطح داخل بر حسب مورد مطالعه ممکن است تفاوت داشته باشد. به عبارت ساده‌تر، این امکان همواره وجود دارد که تأثیر متغیرهای سطح واحد در یک مورد مطالعاتی بسیار عمیق و گسترده و در موردی دیگر کم‌اثر و سطحی باشد. کار واقع‌گرایی نوکلاسیک آن است که با مطالعه موردی، به نتیجه‌ای در خصوص میزان اهمیت هر یک از عوامل نظام‌مند و بین‌المللی نائل شود که قابل تعمیم به موارد مطالعاتی مشابه باشد. *

- Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William C(2002)., “American Primacy in Perspective”, *Foreign Affairs*, 81(4)., 20-33.
-C(2008)., *World Out of Balance*, New Jersey: Princeton University Press.
- Christensen, Thomas J. and Jack Snyder (1997)., “Progressive Research on Degenerate Alliances”, *American political Science Review*, 91(4)., 919-922.
- Kitchen, Nicholas (2010)., “Systemic Pressures and Domestic Ideas: A Neoclassical Realist Model of Grand Strategy Formation”, *Review of international studies*, 36 (1)., 117-143
- Lobell, Steven E., (2009)., “*Threat Assessment, The State, and Foreign Policy*” in: Steven E. Lobell et al., ed., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 42-74.
- Onea, Tudor (2012)., “Putting the ‘Classical’ in Neoclassical Realism: Neoclassical Realist Theories and US Expansion in the Post-Cold War” *International Relations*, 26(2). 139–164
- Rathbun, Brian (2008)., “A Rose by any Other Name: Neoclassical Realism as the Logical and Necessary Extension of Structural Realism”, *Security Studies*, 17, 294-321.
- Ripsman, Norrin M. et al (2009)., “*Conclusion: The State of Neoclassical Realism*”, in: Steven E. Lobell et al., ed., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 280-299.
- Rose, Gideon (1998)., “Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy”, *World Politics*, 51(1)., 144-172.
- Shweller, Randal L(1996)., “Neorealism’s Status-Que Bias: What Security Dilemma?”, *Security Studies*, 5(3)., 90-121.
- Schweller, Randall L. and David Priess (1997)., “A Tale of Two Realisms: Expanding the Institutions Debate”, *Mershon International Studies Review*, 41(1)., 1-32
- Shweller, Randal L(1997)., “New Realist Research on Alliances: Refining not Refuting, Waltz’s Balancing Proposition”, *American Political Science Review*, 91(4)., 927-930.
-(1998)., *Deadly Imbalances; Tripolarity and Hitler’s Strategy of World Conquest*, New York: Columbia University Press.
-(2000)., in: Peter D. Feaver, et al(2000)., “Correspondence; Brother, Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?).”, *International Security*, 25(1)., 165–193(174-178).
- Shweller, Randall L. and William C. Wohlforth (2000)., “Power Test: Evaluating Realism in Response to the End of the Cold War”, *Security Studies*, 9(3)., 60-107.
- Shweller, Randall L (2002)., “*Missed Opportunities and Unanswered Threats: Domestic Constraints on the Balance of Power*”, Paper Presented at the annual Meeting of the American Political Science Association, Boston, Massachusetts.
-(2003)., “*The Progressiveness of Neoclassical Realism*”, in: Collin elman and Miriam Fendius Elman, ed., *Progress in International Relations Theory*,

- Cambridge: Belfer Center for Science and International Affairs, 311-347.
-(2009), **“Neoclassical Realism and State Mobilization”**, in: Steven E. Lobell et al., ed., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 227-250.
- Schweller, Randall L. and Xiaoyu Pu (2011), “After Unipolarity and China’s Visions of International Order in an Era of U.S. Decline”, *International Security*, 36(1), 41–72
- Schweller, Randall L(2011b), “Rational Theory for a Bygone Era”, *Security Studies*, 20, 460–468.
- Taliaferro, Jeffrey W(1997), **“Quagmires in the Periphery: Foreign Wars and Escalating Commitment in International Conflict”**, Center for International Affairs, Harvard University.
-(2000a), in: Peter D. Feaver, et al(2000). “Correspondence; Brother, Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?)”, *International Security*, 25(1), 165–193(178-182).
-(2000b), “Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited. (international threats to independence of states under anarchy)”, *International Security*, 25(3), 128-161.
-(2009), **“Introduction: Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy”**, in: Steven E. Lobell et al., ed., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 1-41.
-(2009a), **“Neoclassical Realism and resource Extraction: Expansionist Ideology in the Age of Mass Politics”**, in: Steven E. Lobell et al., ed., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press, 194-226.
-(2009b), **“Strategy of Innocence or Calculated Provocation?; Neoclassical Realism and the Roosevelt Administration’s Road to World War II”**, Prepared for the Annual Meeting of the American Political Science Association, Toronto, Ontario, Canada
-(2010), **“Neoclassical Realism and the Study of Regional Orders “**, Prepared for presentation and the International Studies Association Annual Meeting, Le Centre Sheraton Montreal Hotel and Fairmont The Queen Elizabeth, Montreal, Quebec, Canada.
- Waltz, Kenneth N(1979), *Theory of International Politics*, Boston: Addison-Wesley.
-(1990), “Realist Thought and Neorealist Theory”, *Journal of Foreign Affairs*, 44, 21-38
- Wohlforth, William C(1987), “The Perception of Power: Russia in the Pre-1914 Balance “, *World Politics*, 39(3), 353-381.
-(1994-1995), “Realism and the End of the Cold War”, *International Security*, 19(3), pp. 91-129.
-(1996), *Witness to the End of the Cold War*, Maryland: John Hopkins University Press.
-(2000), in: Peter D. Feaver, et al(2000). “Correspondence; Brother, Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?)”, *International Security*, 25(1), 165–193(182-184).
-(2011), “No One Loves a Realist Explanation”, *International Politics*, 48(4/5), 441-459.